**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011119**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد این بود که آیا تمکن از تصرف در ثبوت زکات در جمیع اصناف معتبر است یا در خصوص نقدین یا فی ما یعتبر فیه الحول. مرحوم آقای هاشمی اشاره کرده بودند که به مشهور نسبت داده شده که می‌گویند در جمیع اصناف واجب هست. و ایشان مناقشه کرده بودند در این مطلب که ما فرمایش ایشان را نپذیرفتیم. عرض کردم تنها عبارتی که می‌توانیم ازش اختصاص شرطیت تمکن از تصرف در خصوص نقدین را استفاده کرد عبارت ابو الصلاح حلبی در کافی هست. ولی حتی همین عبارت هم بعداً متوجه نکته‌ای شدم که آن هم اصلاً دلیل نیست. توضیح ذلک این که از عبارت ابن زهره در غنیه استفاده می‌شود که ایشان تفصیلی بر کلام ابو الصلاح می‌کند که بحث را اصلاً خارج می‌کند از مدار بحث ما.

عبارت ابو الصلاح این بود که فاما فرض زکات المال، عرض کردم ابو الصلاح مال را در قبال، ایشان گفته بود: «فرض الزكاة يتعلق بثلاثة أصناف: الأموال و الحرث و الأنعام.»

بعد می‌گوید: «فأما فرض زكاة المال

فيختص بكل حر بالغ» و شرایط را ذکر می‌کند.

«... حائلا عليه الحول من غير أن يتخلله نقصان و لا تبدلت أعيانه، و بحيث يتمكن مالكه من التصرف فيه بالقبض أو الاذن»

ینابیع، جلد ۵، صفحۀ ۱۰۳.

و این قید را در شرایط فرض زکات الحرث و فرض زکات الانعام نیاورده. استدلال این بود دیگر. ولی بعد در غنیه که مراجعه می‌کردم مرحوم ابن زهرۀ حلبی که مثل ابو الصلاح ایشان هم اهل حلب بودند، ایشان عبارت شبیه همان عبارت را آورده.

می‌گوید: «أما شرائط وجوبها في الذهب و الفضة: فالبلوغ، و كمال العقل، و بلوغ النصاب، و الملك له، و التصرف فيه بالقبض أو الإذن، و حؤول الحول عليه، و هو كامل في الملك و لم يتبدل أعيانه، و لا دخله نقصان»

ایشان یکی یکی این شرایطی را که ذکر می‌کند توضیح می‌دهد. می‌رسد به آن بحث نصاب و ملک می‌گوید:«و اشتراط النصاب و الملك له لا خلاف فيه»

اینکه نصاب معتبر است و مالک بودن، له شاید به نصاب برگردد، یعنی شخص باید مالک نصاب باشد، «لا خلاف فيه»

بعد یک عبارتی دارد که این عبارت در هر دو چاپ غنیه، چه چاپ مستقلش، حالا من چاپ قدیمی غنیه در الجوامع الفقهیۀ را ندیدم، ولی چاپ مستقل غنیه و چاپ ینابیع هر دویش غلط نسخه‌ای دارد.

آدرس غنیه، غنیة النزوع، جلد ۱، صفحۀ ۱۱۸ و ۱۱۹. ینابیع، جلد ۵، صفحۀ ۲۳۷.

ایشان می‌گوید: «و اشتراط الملك للمتصرف فيه بما ذكرناه، احتراز من مال الدين»

این للمتصرّف محرّف للتصرّف فیه هست. ایشان بعد از ملکیت، الملک له یک شرط دیگر زده، و التصرف فیه بالقبض. ایشان می‌گوید این که ما ملکیت را شرط کردیم باید به گونه‌ای باشد که بشود در آن ملک تصرف بشود. اشتراط الملک للتصرّف فیه. مطلق ملک کافی نیست، باید ملکش به گونه‌ای باشد که بشود در آن تصرف کرد. آن هم للتصرّف فیه بما ذکرناه. بالقبض او الاذن. این احترازٌ من

«احتراز من مال الدين الذي لا يقدر على ذلك فيه»

از این عبارت فهمیده می‌شود ایشان می‌گوید که ملکیت، ملکیت عینه باید باشد، ملک ذمه کافی نیست. تصرّف فیه را اینجور معنا می‌کند. می‌گوید شرط زکات این هست که ملکیتش به گونه‌ای باشد که در مملوک بشود تصرّف بالقبض او الاذن کرد. و این تصرّف بالقبض او الاذن در دین نیست. و این رد عامه است. عامه خیلی‌هایشان شاید بیشترشان قائل به این هستند که زکات دین بر مقرض است. ما در خاص فتوا این هست که زکات دین بر مستقرض است. آنها می‌گویند مقرض مالک ذمۀ مستقرض است. در روایات می‌گوید زکات به عین تعلق می‌گیرد. و این عین باید ملک باشد. و التصرف فیه، تصرف فیه را قید می‌زند نه مطلق تصرف. باید تصرّف به گونه‌ای باشد که بشود قبض را اذن، یا اذن در قبض داد. و این عین هست که یک همچین تصرفی را می‌شود در آن کرد. ذمه را که نمی‌شود قبض کرد. این اشارۀ این هست که یجب ان یکون المملوک عینا و لا ذمة. اصلاً به بحث ما ربطی ندارد. و خود آن عبارت التصرف فیه القبض او الاذن، من مانده بودم که این بالقبض او الاذن چی است؟ چی می‌خواهد بگوید؟ برای چی این قید بالقبض او الاذن را آورده؟ عبارت غنیه را که دیدم تازه معنای عبارت برایم روشن شد که چی است. مرحوم ابن ادریس عبارت را متوجه نشده. این را به تمکن از تصرف زده. همین عبارت را مرحوم ابن ادریس در سرائر آورده ولی متوجه بحث نشده. ولی ابن زهره مطلب را آورده، مطلب درستی است. اصلاً ایشان شرط تمکن از تصرف را نیاورده، در هیچ یک از موارد. البته ابن زهره آورده. این که می‌گویم ایشان یعنی ابو الصلاح حلبی. مرحوم ابو الصلاح حلبی شرط تمکن از تصرف را اصلاً نیاورده. ولی مرحوم ابن زهره این را آورده، در ذیل بحث مسنون من الزکاة. الفصل السابع و اما المسنون من الزکاة، آنجا به تناسب اشاره‌ای به این مطلب شده. می‌گوید در مال غائبی که «لا يتمكن مالكه من التصرف فيه، إذا قدر على ذلك، و قد مضى عليه حول أو أحوال» در آن زکات مستحب است. البته این مفهوم ندارد که فقط، این البته معنایش این است که زکات واجب نیست بلکه مستحب است. این معنایش این نیست که در غیر مواردی که حول معتبر است زکات واجب نیست. این شرطیت تمکن از تصرف مربوط به این است، قبلاً عرض کردم این به خاطر مورد استحبابش است. مورد استحبابش در مواردی هست که حول معتبر باشد، اگر چیزی که حول در آن معتبر باشد طبق فتوای آقایان چند سال که در اختیار انسان هم نباشد بعد که به دست انسان می‌رسد یک سال مستحب است که زکات را بدهد. بنابراین ما در واقع هیچ کسی نمی‌شناسیم این فتوایی که آقای هاشمی مطرح کردند و به این فتوا دادند. این از جهت فتوای علما.

یک نکته‌ای هم در مورد این غنیة النزوع را بگویم که ایشان غنیة النزوع را هم از عبارت‌هایی آورده که می‌گوید شرطیت تمکن از تصرف مربوط به نقدین است که عرض کردم اصلاً از عبارتش استفاده می‌شود ربطی به این بحث‌ها ندارد. همان جایی که ایشان می‌گوید که، به عبارت می‌خواهد تمسک کند و ظاهراً اشاره به همین عبارت دارد.

یک نکته‌ای را بگویم. شرایط وجوبها فی الذهب و الفضة این است که ایشان در ذهب و فضه این شرط را کرده به خاطر این که نوعاً دیون نقدین است. چون نوعاً دیون نقدین هست می‌گوید که اینجا این شرط را کرده. چیزهای دیگر نوعاً به صورت درخت چیز نمی‌کنند، گاو و گوسفند دین نمی‌دهند. دین متعارف نقدین است این قید را در نقدین آورده. علت اختصاص نقدین به ذهب و فضه به این شرط به خاطر این است آن هم به خاطر همین است که دین را می‌خواهد را نفی کند، همین معنایی که مرحوم ابن زهره از عبارت ابو الصلاح فهمیدند همان مطلب درست است.

یک نکته‌ای را اینجا عرض کنم، همین عبارتی که اینجا دارد تصریح دارد در اینجا که مال اعم است. در همین عبارت.

این عبارتی که خواندم «و اشتراط الملك للمتصرف فيه بما ذكرناه، احتراز من مال الدين الذي لا يقدر على ذلك فيه»

ادامه‌اش این هست «و يعارض المخالف في اعتبار كمال الحول في السخال و الفصلان و العجاجيل بما روى من طرقهم من قوله صلى الله عليه و آله و سلم: لا زكاة في مال حتى يحول عليه الحول»

سخال یعنی بره، بچه گوسفند. فصلان هم به بچه شتر می‌گویند هم به گوساله می‌گویند. ولی اینجا ظاهراً مراد بچه شتر است. به قرینۀ عجاجیل. عجاجیل جمع جول است. جول یعنی گوساله. جمعش عجاجیل است، خلاصه صحبت، یک بحثی هست در بحث زکات از بحث‌های خیلی سخت شرح لمعه هم هست و الاستخال حول و انفراده. که آنجا البته مراد از سخال خصوص بره نیست، یعنی بچه‌های بره و اینها، آنهایی که تازه به دنیا می‌آیند. عامه برایشان حول بانفراد قرار ندادند، می‌گویند داخل در حول مادرهایشان هست. ایشان اینجا دارد جواب می‌دهد. می‌گویند نه بر اینها هم حول معتبر است به دلیل این که پیغمبر گفته لا زکاة فی مال حتی یحول علیه الحول. سخال و فصلان و عجاجیل هم مال است دیگر. دقیقاً ادامۀ همان عبارت. استدلال کرده به قول پیغمبر برای این. خب پیداست مراد از مال، مال اعم است دیگر. بنابراین عبارت به فرض هم. حالا آن نکته‌ای هم که عرض کردم درست نباشد صریح در این هست که اختصاص به نقدین ندارد. ادامه‌اش این عبارت را می‌آورد خیلی واضح است.

من حالا متأخرین را دیگر نگاه نکردم. من معمولاً تا علامه بیشستر نگاه نمی‌کنم. بعضی‌ها را بیشتر برای استدلالات نگاه می‌کنم نه به عنوان فتوا. اما در مورد اصل مطلب. آقای هاشمی یک پیش فرضی در اینجا دارد، من اوّل این پیش فرضش را بحث کنیم بعد وارد بحث‌های دیگر ایشان بشویم. ایشان می‌فرمایند کلمۀ مال در موارد ما نحن فیه منصرف است به نقدین. الذی هو متمحض فی المالیة. من این کلمۀ متمحض فی المالیة نفهمیدم یعنی چی. متمحض فی المالیة، مالیت اصلش یعنی ما یرغب عقلا فیه و المال ما یرغب فیه العقلا و یقضی باضائه المال. این تعبیر چیز متمحض فی المالیة و غیر متمحض فی المالیة ندارد، همۀ اجناسی که قیمتی هستند آنها مال هستند. چند احتمال ممکن است داده بشود. البته ظاهراً ایشان مرادشان از متمحض فی المالیة یعنی قیمت‌گذاری‌ها براساس نقدین می‌شود. یعنی مدار تسعیر هست به اصطلاح. ولی مدار تسعیر بودن ربطی به متمحض فی المالیة ندارد. خب حالا مدار تسعیر هم باشد. اگر خود آن بحث این که آن رغبت عقلا، رغبت عقلا اوّلا و بالذات به آن چیزی هست که به آن نیاز دارند. اصلاً نقدین متأخر فی المالیة هست. در مرحلۀ اوّل آن چیزی که نیاز عقلا هست به آن چیزی که می‌توانند بخورند، بپوشند مصرف کنند. این پول‌ها هم چون می‌تواند زمینه بشود برای رفع نیازها، یعنی می‌تواند تبدیل بشود به چیزی که آن چیز مورد نیاز هست مال به آن اطلاق شده. یعنی اوّلاً و بالذات مال آنها هستند. زمان‌های قدیم هم که اصلاً اوائل مالی اینها که نبودند، معاملات پایاپای انجام می‌شده، به اصطلاح جنس به جنس انجام می‌شده، بعداً به دلیل مشکلاتی که اینگونه معاملات داشته یک متوسطی، یک شیء متوسطی این وسط قرار دادند که بحث نقدین آرام آرام شکل گرفته. و نکته‌ای هم در نقدین وجود دارد، نقدین اعتبار درش دخالت دارد. یعنی بستگی دارد که به آن نقدین اشخاص اعتبار بدهند یا نه. همین سکۀ طلا و نقره اگر از اعتبار بیندازند قیمتش پایین می‌آید. بستگی دارد که معامله را اجازه بدهد آن حاکم با آن معامله بکنند یا با آن معامله نکنند، این را به عنوان نقد به رسمیت بشناسد یا نشناسد. این هم یک جهت دیگر است که نقدین را، به خصوص الآن که پول‌ها کاملاً اعتباری است. زمان‌های قدیم طلا و نقره بوده. طلا و نقره اصل طلا و نقره بودنش آن اصیل بوده،‌اعتبار در جنبۀ مسکوک بودنش بوده، حالا که اینجور چیزها کاملاً اعتباری هست. اعتبار مرادم نه اعتبار دولت‌ها، اعتبار ولو به معنای این که در پول‌های الکترونیکی و امثال اینها، اعتبار عقلایی، مرادم خصوص اعتبار دولتی و رسمی به آن معنا نیست. ولو اعتبار در یک دایرۀ خاص، اعتبار ممکن است اصلاً، اعتبار پیش دزدها، مثلا یک چیز برای خودشان درست کنند با آن معامله کنند. آن خودش هم اعتبار است.

شاگرد: رمز ارزها هم همین است.

استاد: همان می‌گویم رمز ارزها اعتبار دارد. آنهایش مشکلش از جهت اعتباری و اینجور بعضی‌ها اشکالاتی که اینجوری می‌کنند که اعتبار، آن چیزی که اعتبار لازم نیست اعتبار رسمی باشد. اعتبار عقلایی ولو در یک دایرۀ خاص عقلایی امثال آنها. آنهای بحث‌های خاص. نمی‌خواهم حالا وارد آن بحث‌هایش بشوم، غرضم یک نکتۀ دیگر در این بحث هست، آن بحث این هست که علی ای تقدیر نقدین از این جهات اتفاقاً از متاع و کالا پایین‌تر است. ولی حالا این یک بحث که این متمحض فی المالیة اگر مراد از آن جهت رغبت اوّل، یعنی رغبت اوّلیۀ عقلایی را ملاک قرار بدهیم و رغبت ذاتی را قرار بدهیم آن متاع اولیٰ هست به مالیت تا نقدین. ولی اصل قضیه از همۀ اینها مهم‌تر است حالا متمحض در مالیه باشد یا نباشد، چه نکتۀ عقلایی دارد برای این که کلمۀ مال را به اینها اختصاص بدهیم و امثال اینها، خیلی چیز خاصی ندارد.

شاگرد:‌ شاید نحوۀ تصرف در نقدین فقط اعتباری است ولی در آنها تصرف‌های تکوینی هم در آن هست، این نکته باشد. بگویند نقدین تنها چیزی که از آن استفاده می‌شود همین اعتبارها

استاد: اعتبار چه ربطی به مالیت دارد؟

شاگرد: متمحض فی المالیة. یعنی شما در یک فضاهایی هستید که اگر مثلاً نقدین خرید و فروش در آن مطرح نباشد هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌شود.

استاد: باشد چه ربطی به مالیت دارد؟ متمحض فی المالیة یعنی چی؟ یعنی وسیلۀ معامله یک طرف معامله قرار می‌گیرد خب عیب ندارد، آن هم متمحض فی المالیة، یعنی کلمۀ مال در آن خوابیده. آن چیزی که با آن معامله می‌شود.

شاگرد: در ادامه خود آقای

استاد: نه بحث سر این است که لفظ مال که در آن نخوابیده که مال التجارة.

شاگرد: نه می‌خواهم بگویم مقصود ایشان

استاد: نه مقصود اشتباه است. بحث مقصود نیست که. متمحض فی المالیة یعنی کلمۀ مال را ما می‌خواهیم بگوییم مال یعنی آن چیزی که متمحض فی المالیة باشد. مال که در آن نخوابیده آن چیزی که با آن معامله می‌شود. بگویید که معامله با پول می‌شود. نه، مالی، یعنی ما یبذل بازائه المال، ما یبذل بازائه المال اختصاص به پول ندارد، تمام اجناس دیگر هم هست، عرض کردم اگر به بعضی از معانی دیگر بگیریم آنها اولیٰ هستند. این که ما ذاتاً این که بخواهیم بگوییم مراد از مال متمحض فی المالیة باشد ذاتا یک نکتۀ خاص ندارد.

این که به نظر می‌رسد ذاتاً این حرف یک حرف خاصی، یعنی نکتۀ خاصی ندارد، بله حالا برویم عملاً ببینیم اگر کلمۀ مال را در نقدین استعمال کرده بودند، شواهدی برایش بود، سمعاً و طاعتاً، ما لازم نیست استدلال برایش بیاوریم که متمحض فی المالیة. آنها را کنار بگذارید. بحث را منحصراً به این بگویید، بگویید آیا ما دلیل داریم که معنای مال نقدین باشد. آن حالا متمحض در مالیة باشد یا نباشد،‌ این است که آن قسمت اوّل بحث اصلاً حذف کنیم. خود این بحث مستقل است باید هم بحث کرد. آقای هاشمی هم شواهدی می‌خواهد بیاورد کلمۀ مال را می‌گوید در نقدین به کار می‌رود. حالا من یک بحث در مورد فرمایشات آقای هاشمی هست آن را می‌گذارم متأخر بحث می‌کنم. اوّل یک سری قرائن قوی‌تر از فرمایشات آقای هاشمی اینجا عرض می‌کنم و در مورد آنها صحبت می‌کنیم بعد به فرمایش ایشان می‌رسیم. ما ممکن است بگوییم که از عبارت‌های فقهای عامه و فقهای خاصه استفاده می‌شود که کلمۀ مال گاهی اوقات در خصوص نقدین به کار رفته و کأنّه از این استفاده می‌شود که لا اقل یکی از معانی مال نقدین است. وقتی که چنین شد در روایات ما نحن فیه که کلمۀ مال به کار رفته ممکن است به این معنا باشد و همین که ممکن است به این معنا بود باعث می‌شود که دیگر ما نتوانیم یک معنای عام استفاده کنیم. این نحوۀ استدلال. حالا آیا این استدلال درست هست یا درست نیست از جهت اصولی یعنی اگر کلمۀ مال اجمال پیدا کرد آیا این اجمال به ادلّۀ عام زکات سرایت می‌کند یا نمی‌کند این بحث اصولی دارد من نمی‌خواهم وارد بشوم. ما عقیده‌مان این هست که اجمال مخصص منفصل هم به عام سرایت می‌کند. ولی حالا وارد آن بحث‌های اصولی‌اش نمی‌شوم. ولی اصل بحث این هست که اوّلاً این استدلالی که می‌خواهم بکنم یک مقداری توضیح بدهم، عبارت ابو الصلاح حلبی را دیدید دیگر، ایشان اموال را در مقابل حرث و انعام قرار داده بودند. این عبارت ابو الصلاح.

عبارتی از حسن بصری نقل شده که از آن عبارت حسن بصری استفاده می‌شود که ایشان ظاهراً. حسن بصری ازش نقل شده می‌گوید که فی زکاة مال الیتیم، سمع الحسن یقول فی زکات مال الیتیم لیس علیه زکاة. یک عبارت دیگر دارد، سألته عن المال الیتیم فقال عندی مال لابن اخیه فما ازکیه لیس فی مال الیتیم زکاة حتی یحتلم.

خب این عبارت‌ها از حسن بصری نقل شده در مصنف عبد الرزاق، جلد ۴، صفحۀ ۶۹، و مصنف ابن ابی شیبة، جلد ۲، صفحۀ ۳۸۰ این عبارت هست. از آن طرف از حسن بصری یک عبارت دیگری وارد شده که از آن عبارت می‌شود آن عبارت را قرینه قرار داد که مراد از این مال در این عبارت‌ها خصوص نقدین است. که آن هم در مصنف ابی شیبه، همان جلد ۲، صفحۀ ۳۰۸ هست.

قتادة عن الحسن قال یؤخذ من النخل و الماشیة و اما المال فحتی یحتلم. یعنی مال الیتیم. مال را در مقابل نخل و ماشیه قرار داده. می‌گوید در نخل و ماشیۀ یتیم زکات هست، ولی در نقدینش زکات نیست. این کلمۀ مال را در مقابل نخل و ماشیه قرار داده.

شاگرد: زرع چی؟

استاد: نخل معنای عام است دیگر. نخل مراد غلات است، ماشیه آن قسمش است، آن نخل خصوصیتی ندارد، زرع و اینها را هم نخل می‌گویند. این استدلال.

این استدلال اوّلاً دو تا اشکال دارد، یکی این که این استعمال بسیار نادری است. خیلی استعمال، می‌گویم در فقهای ما فقط من در عبارت ابو الصلاح دیدم به این شکل استعمال کرده باشند. در چیزهای عامه هم از همین حسن بصری فقط به این شکل نقل شده. خود حسن بصری هم همین عبارت، بعضی‌های دیگر که نقل کردند یک جور دیگر نقل کردند. منصور عن الحسن قال لیس فی مال الیتیم زکاة الا فی زرع او زرعٍ.

زرع یعنی غلات، زرع یعنی پستانداران یعنی ماشیه. این در اموال قاسم بن سلّام، جلد ۳، صفحۀ ۵۳. اشعث عن الحسن نقل کرده أنه کان لا یریٰ فی مال الیتیم زکاة الا ما کان من نخل او زرع. این دقیقاً برعکس است، مال را معنای اعم گرفته و ازش استفاده می‌شود اختصاص ندارد به نقدین.

اوّلاً خیلی نادر است. ثانیاً در این که کلمۀ مال یک اطلاق عام دارد تردیدی نیست. و در خصوص همین بحث، این بحثی که آقای هاشمی مطرح کرده در مورد این که مال آیا اختصاص دارد به نقدین، بحث زکات یتامیٰ بحثش را مطرح کرده از آن در این بحث ما نحن فیه هم استفاده کرده. در این بحث زکات یتیم اختلافاتی در میان عامه بوده. در میان عامه اختلافاتی هست، ۳، ۴ تا قول در مسئله هست. عامه در مورد زکات در مال یتیم، اختلافات خیلی زیادی هست، یک قول این هست که مطلقا زکات دارد که مفتیان زیادی دارد که قبلاً در بحث زکات یتیم ذکر کردیم. دوم این که لیس فیه زکاةٌ. این هم یک سری مفتی دارد. سوم تفصیل بین ماشیه و انعام و زرع از یک طرف و ذهب و فضه از طرف دیگر که این را حسن بصری قائل هست که عبارتش را خواندم. ابن شبرمه هم قائل هست. عبارت ابن شبرمه: قال ابن شبرمه لا زکاة فی مال الیتیم الذهب و الفضة و اما الماشیة و ما اخرجت ارضه ففی ذلک الزکاة. این عبارت. اقوال دیگری هم هست که آن قول‌های دیگر هم در جای خودش ذکر شده. مغنی ابن قدامه هم تعبیرش این هست، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۸ می‌گوید که قال الحسن و سعید بن مصیب، سعید بن جبیر ابو وائل، نخعی، ابو حنیفه لا تجب الزکاة فی اموالهما و قال ابو حنیفه یجب العشر فی زروعهما و ثمرتهما.

این در میان عامه این بحث اصلاً مطرح بوده که آیا زکات در مال یتیم به طور کلی هست؟ به طور کلی نیست؟ اختلافی است؟ مواردش با همدیگر فرق دارد؟ در این فضای اختلافی وقتی کلمۀ مال را به کار می‌برند و هیچ قید نمی‌کنند که مراد مورد خاصی هست این معنایش این است که مطلقا نیست. اگر قرار بود مراد از عدم ثبوت زکات در خصوص نقدین هست باید ذکر کنند تا آن فتوای چیزها نفی بشود.

حالا من عبارت دیگر را هم بخوانم. آنهایی که

شاگرد: این عبارت ابن شبرمه هم مثل حسن بصری بود دیگر.

استاد: نه، به معنای ذهب و فضه به آن معنا نگرفته. لا زکاة فی مال الیتیم الذهب و فضة می‌تواند قید باشد.

شاگرد: کتاب لغت هم بود

استاد: در عبارت عطاء هست، ابن جریج نقل می‌کند، سئل عطا ا فی مال الیتیم صامت صدقة فاجب قال ما له لا یکون علیه صدقة نعم علی مال الیتیم الصامت و الحرث و الماشیة و ما غیر ذلک من ماله.

بعد سألتُ عطا ا فی مال الیتیم زکاة قال نعم. که عبارت‌های دیگری هم که به کار بردم اینها.

در این فضایی که این بحث‌ها مطرح بوده و لغةً هم کلمۀ مال اختصاص ندارد به یک قسم خاصی. کلمۀ مال را وقتی به کار برده می‌شود اگر مراد خصوص یک معنای خاصی باشد باید این مال اختصاص بدهند. خود همین قرینه است برای این که بنا بر جمیع معانی مال صدقه منفی هست. بنابراین ما اگر هم به اصطلاح ترک استیضاح قرینۀ عمومیت است. دو تا بحث در غیر از اطلاق لفظی داریم. یک بحث ترک استفصال قرینۀ عموم هست، یک بحث ترک استیضاح قرینۀ عموم هست. ترک استفصال این هست که یک قضیۀ شخصیه رخ داده می‌آید سؤال می‌کند برادرم فلان کار را کرده. این برادرش ممکن است عالم باشد ممکن است فاسق باشد. ممکن است بزرگ‌تر از این باشد، ممکن است کوچک‌تر باشد. یکی از اینها هم بیشتر نیست، قضیۀ شخصی اطلاق که ندارد. ولی امام علیه السلام نه خودشان سؤال می‌کنند که این برادر تو مثلاً چه وصفی داشته، و نه در مقام بیان حکم تفصیل می‌دهند. این که نه امام استفصال نکنند از خصوصیات مورد، خودشان هم در مقام بیان حکم تفصیل ندهند این معنایش این است که حکم در جمیع صور مسئله ثابت هست. این بحث ترک استفصال است. بحث دیگر ترک استیضاح است. ترک استیضاح جایی هست که دلیل مجمل باشد. سؤال؟ مجمل باشد، آن قسم قبلی بحث اجمال نبود بحث اهمال بود. یعنی یک مورد شخصی هست این مورد شخصی مهمل است، یعنی نسبت به، قضیۀ شخصیه هست حالا مهمل هم تعبیر نکنیم. مهمل شاید در مورد مطلقاتی است که در مقام بیان نیست، مهمل تعبیر می‌کنیم. یک قضیۀ شخصیه است، این قضیۀ شخصیه اطلاق ندارد خلاصه، آن طرف قضیه‌اش را بگوییم. استیضاح این است که دلیل مجمل است سؤال سائل. می‌آید سؤال می‌کند فی مال الیتیم زکاة، فرض این است که مال یتیم دو معنا دارد، هم می‌تواند به معنای خصوص نقدین باشد، هم می‌تواند به معنای اعم باشد. و امام علیه السلام اگر حکم اختصاص داشته باشد به یکی از این معانی باید امام علیه السلام یا استیضاح کنند یا خودشان در مقام پاسخ دهی دو معنای مال را بیان کنند بگویند که، حالا لازم نیست مال را توضیح بدهند، حکم مسئله را بر جمیع احتمالات باید بیان بفرمایند. این که حکم را بیان نمی‌کنند این معنایش این است که حکم بر جمیع صور ثابت است که ترک استیضاح قرینۀ بر آن است. بنابراین در کلمۀ مال اگر هم به فرض بگوییم اجمالی داشته باشد، که به نظر می‌رسد اجمال ندارد، آن مال این که در خصوص نقدین به کار می‌رود یک استعمال خاصی است، استعمالی هست که خیلی هم شایع نیست. آن استعمال خاص اگر هم به فرض بگوییم منشأ اجمال می‌شود آن داخل در بحث ترک استیضاح و آن بحث‌ها می‌شود. در ما نحن فیه هم اصل اوّلی همین است. یعنی اگر روایات ما قرینه‌ای بر اختصاص ما نداشته باشیم، ما که می‌گوییم مال معنایش اعم است. به فرض اگر گفتیم که مال دو معنا دارد، یک معنای خاص، یک معنای عام دارد، ترک استیضاح دلیل بر تعمیمش است. حالا باید ببینیم اصلاً قرینه در روایات هست یا نه. پس اصل اوّلی در اینجا این هست که ما حکم را عام بدانیم. حالا بیاییم روی روایاتی که آقای هاشمی مطرح کردند ایشان می‌خواهند قرینه ذکر کنند بر این که بگویند این مراد از مال در این روایات خصوص نقدین است.

شاگرد: این اقوال عامه که الآن مطرح کردید چه تأثیری در قصه دارد، نتیجۀ بحث دارد؟

استاد: اقوال را که عرض کردم آن این هست که در فضایی که، یعنی اینجور نیست که در بحث زکات بر مال یتیم در خصوص نقدینش بحث باشد. هم در نقدینش بحث هست، هم در زروعش بحث هست، در همۀ اینها در میان عامه بحث هست. وقتی از همۀ اینها مورد بحث هست، وقتی سؤال سائل می‌کنند ممکن است سائل سؤالش از خصوص نقدین باشد، ممکن است سؤالش عام باشد، چون فرض این است که همۀ اینها مورد بحث هست، از قدیم هم مورد بحث بوده، حالا من قبلاً بحثش را ما فتواهایش را ذکر کردیم که فتوایی هست که از زمان عمر و آن زمان این بحث مورد بحث بوده و اختلاف انظار از همان موقع مطرح بوده. در جایی که در تمام اقسام مال بحث هست اگر نگوییم همین بحث عام قرینه است برای این که سؤال هم عام است، لا اقل این باعث می‌شود که ما بگوییم سؤال اختصاص، ظهور در یک قسم خاصی ندارد. وقتی سؤال ظهور در یک قسم خاص، فوق فوق فوقش مجمل می‌شود، می‌افتد داخل در بحث ترک استیضاح که قرینۀ بر عمومیت پاسخ امام علیه السلام هست.

شاگرد: آقای هاشمی شاهرودی پیشاپیش اصلاً استدلالش محکوم به شکست است. به خاطر این که ؟؟؟ برای ما یک سری روایت بیاورد، به او می‌گوییم این روایت در آن مال به معنای خاص به کار رفته. این را از کجا فهمیدیم که با این قرینه. خب معلوم می‌شود که هر جا قرینه‌ای هست مال به معنای خاص به کار رفته چطور آنجایی که قرینه ندارد هم خاص است.

استاد: این که ما ببینیم هر جا کلمۀ مال به کار رفته یک قرینه کنارش هست، این معنایش این است که مال تصادفی که نیست. این خودش نشانگر این هست که مال معنایش خاص بوده.

شاگرد: معنایش عام بوده

استاد: نه، دقت نکردید. این که هیچ وقت مال را در معنای عام به کار نبردند، فقط در معنای خاص به کار بردند. فرض این است که ایشان می‌خواهد اینجور بگوید. می‌گوید همۀ مواردی که مال را در باب زکات به کار بردند به معنای خاص به کار بردند.

شاگرد: آخر اصلاً ۲۰ تا روایت کلّش اینطوری است، وگرنه ما می‌دانیم که همۀ روایت‌ها اینطوری نیست.

استاد: روایت‌های باب زکات ایشان همچین ادعایی می‌خواهد بکند. یکی از اشکالات بحث همین است که کلمۀ مال در فرض کنید فوقش این است که این ۱۰ تا روایت اینجور باشد، سائر روایات چی؟ اگر شما همۀ روایات را استقصاء کنید، همۀ روایت‌هایی که در خصوص باب زکات هست در مورد مال به کار رفتند اختصاص داشته باشد، یکی از اشکالات بحث همین است من این بحث را می‌گویم از اوّل محکوم به شکست آنجوری هم نیست که شما. می‌گفتش که یک بنده خدایی می‌گفت مرحوم آقاضیا مطالب قوم را که مطرح می‌کرد خیلی محکم می‌کرد محکم می‌کرد و محکم می‌کرد و بعد یک آقایی گفت آخرش که می‌خواهید این را خرابش کنید چرا اینقدر استدلال را قوی می‌کنید؟ گفت بابا شیرش بکنم زمین بزنم، روباه را که زمین زدن کاری ندارد که. حالا اینجور هم نیست که حرف آقای هاشمی اینقدر چیز باشد از اوّل محکوم به شکست باشد زحمات ما بی‌خود باشد، نقد خودمان دارم می‌کنم.

شاگرد: آخر اشکال در همۀ مواردی که می‌خواهند بکنند هست. در استعمال یک معنایی را بیرون بکشد وجود دارد.

استاد: نه این اشکال وجود ندارد، گاهی اوقات. من این را در جای خودش هم بحث کردم. یکی از نکاتی که منشأ می‌شود که احتمال قرینه نفی بشود غلبۀ به کارگیری یک واژه در یک معنای خاص است، ولو با قرینه باشد، چون احتمال این که در همۀ این موارد با آن قرینه اعتماد کرده باشند مستبعد است. آن را من در بحث خودش بحثش را مفصل کردم. ما تقریباً یک ماهی در مورد این که استعمال چگونه قرینیت برای معنای حقیقی پیدا می‌کند بحث کردیم آن منافاتی ندارد.

آقای هاشمی شروع می‌کنند یک سری ادله را آوردن، ادله‌ای که می‌آورند می‌گویند که روایت‌های متعددی ما در باب زکات داریم، در مال یتیم داریم آن بحث در زکات مال یتیم را هم وارد می‌کنند، نه مطلق باب زکات. یکی از روایت‌هایی که در زکات مال یتیم و اینها هست همه‌شان قرائنی دارد که به نقدین اختصاص پیدا می‌کند. به قرینه‌ای که گفته که زکات. ایشان می‌گوید و اکثرها ظاهر بقرینة التعبیر فیها بالمال الصامت او الموضوع او الذی لا یحرّک او الذی لم یتجر او الدین فی ارادة خصوص النقدین لا زکاة فی مال الیتیم.

خب حالا ببینیم چجوری هست؟ ایشان می‌گوید، بعد در پاورقی روایت‌ها را اشاره کرده، می‌گوید مگر ۲، ۳ تا روایت. بعد آن ۲، ۳ تا را جدا بحث می‌کند. می‌گوید یکی صحیح الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی مال الیتیم علیه زکاة قال اذا کان موضوعاً فلیس علیه زکاة فاذا عملت به فانت له ضامن و الربح للیتیم.

ایشان می‌گوید این که چون عملتَ به دارد این معنایش این است که نقدین است، از کجا؟ مگر تجارت فقط با نقدین می‌شود؟ اصلاً تجارت این است که شما پول می‌دهید جنس می‌خرید، جسن را می‌فروشید. تجارت مرحلۀ اوّلش پول است، بعد جنس خریده می‌شود خیلی وقت‌ها هم این جنس را نگه هم می‌دارند که یک مقدار قیمتش بالا برود بعد بفروشند. این کلمۀ موضوعاً در مقابل چیز هم خیلی وقت‌ها به خاطر آن متاع را از این جهت است. آن چیزی که با آن تجارت می‌شود که اختصاص به نقدین ندارد. چرا شما می‌گویید نقدین؟ تازه فرض کنید آن طرفش ما اتجر به اختصاص به نقدین داشته باشد. این طرفش هم اختصاص پیدا می‌کند به نقدین. یعنی مفهومش. حالا یک نکته‌ای دارد این را جلسۀ بعد یکشنبه مفصل‌تر وارد بحثش می‌شوم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان